

## ملاکات دلالت جمله‌های شرطیه بر مفهوم از منظر آخوند خراسانی\*

□ محمدصادق فیاض\*\*

□ محمدعلی نجیبی\*\*\*

□ محمدحسن صادقی\*\*\*\*

### چکیده

به نظر اکثریت اصولیان جملات شرطی صرف نظر از برخی شرایط ویژه، بر ملازمه بین شرط و جزا به نحو علیت منحصره، دلالت می‌کند. ویژگی مهم این معنا دلالت التزامی آن بر معنایی است که از آن اصطلاحاً به مفهوم، تعبیر می‌گردد. البته موضع مرحوم آخوند خراسانی در باره دلالت شرط بر مفهوم مردد و بلکه متمایل به انکار است؛ آن‌چه به نظر ایشان در جمله شرطیه مسلم است دلالت آن بر صرف ملازمه بین شرط و جزا است،

اما افزون بر این، دلیلی که دلالت جمله شرطیه را بر علیت انحصاری اثبات کند، در دست نیست. مهم‌ترین دلیل پرکاربرد در حوزه زبانی، تبادل است ولی نمونه‌ها و داده‌های زبانی نشان می‌دهد از شرط برای صرف تعلیق هم به فراوانی استفاده شده است. از جمله راه‌حل‌های دیگر، تمسک به انصراف اطلاق تعلیق، به فرد اکمل است. هم‌چنین، به ظهور اطلاق تعلیق در علیت منحصره تمسک شده و این که شرطیه مطلق مانند صیغه امر مطلق است که در فرض شک بین وجوب نفسی و غیره، بر وجوب نفسی، حمل می‌گردد. از نظر آخوند جمله شرطیه حداکثر به

---

\* تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۴/۱۲ تاریخ تصویب: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰.

\*\* سطح پنج جامعه المصطفی علیه السلام العالمية (نویسنده مسئول) (faiaz1353@gmail.com).

\*\*\* فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی علیه السلام العالمية (najibalim57@gmail.com).

\*\*\*\* فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی علیه السلام العالمية (mhmdhsnsdqy81@gmail.com).

صورت اتفاقی بر مفهوم دلالت می‌کند ولی این نحوه دلالت قاعده‌مند نیست. البته انکار اطلاق شرط در جملات خالی از قید و قرینه، سؤال برانگیز است؛ زیرا، بسامد آن کمتر از موارد مقید نیست ولی آخوند براساس این پیش‌فرض که جمله شرطیه مفهوم ندارد، به ظرفیت ادله، عنایت نکرده است. بنابراین، اطلاق شرط در قضایای شرطی نمی‌تواند به عنوان یک اتفاق تلقی شود بلکه می‌تواند به عنوان یک واقعیت زبانی فراگیر در نظر گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: مفهوم، جمله شرطیه، شرط و جزا، آخوند خراسانی.

### مقدمه

اصطلاح مفهوم در عرف فقیهان و اصولیان به قضیه‌ای اشاره دارد که از ویژگی دلالت لفظی استفاده شده اما مدلول مستقیم لفظ، نیست و از این‌رو، به آن مفهوم گفته‌اند تا به تمایز و تقابل آن با قضیه‌ای که مستقیم از لفظ استفاده می‌شود، تأکید گردد. مفهوم به این معنا اگرچه در مقابل منطوق به کار می‌رود ولی در طبقه‌بندی انواع دلالات، از دلالت‌های التزامی است؛ یعنی مدلول مطابقی لفظ مانند منطوق مستفاد از معانی موضوع‌له لفظ نیست اما لازمه مدلول منطوقی آن است. بنابراین، اگر در هر موردی از مفهوم گفت‌وگو می‌گردد منطوق مقدم بر آن و مفروض است نه آن که به صورت مستقل از منطوق، تصور و ارزیابی گردد. از سوی دیگر، شکل‌گیری مفهوم مصطلح، مبتنی بر قواعد زبانی و ساختار کلامی جمله است و این گونه نیست که هر جمله لزوماً چنان دلالتی داشته باشد بلکه برخی از آن‌ها مانند جمله‌ها شرطی این ظرفیت را دارند که علاوه بر آنچه با لفظ و به صورت مستقیم دلالت می‌کند با سازوکار ویژه خود بر معنای دیگری نیز دلالت کند. با این ملاحظه جمله‌های شرطیه در واقع دو مدلول دارند؛ مدلولی که از آن به منطوق تعبیر می‌گردد و مدلول دیگری که تحت عنوان مفهوم، شناخته می‌شود؛ این هر دو مدلول در جمله‌های شرطی از نظر سلب و ایجاب، در تقابل همدیگر قرار دارند.

مفهوم اگرچه از مدخل‌های اساسی علم اصول فقه در بخش ظهورات است ولی بستر اصلی آن مانند دیگر مباحث الفاظ، مباحث زبانی/ادبی است که اصولیان برای اکتشاف و تنقیح ظهورات و دلالات کتاب و سنت، از یافته‌های زبان‌شناسان و عرف در علم اصول در

این مورد، استفاده کرده و بر برخی مناقشات هم دامن زده‌اند. محور این گفت‌وگوها البته حجیت و عدم حجیت مفهوم نیست؛ یعنی هیچ فقیهی دنبال آن نبوده تا برای اعتبار و یا عدم اعتبار مفهوم شرط از آیه، یا روایت و یا کدام استدلال عقلی هزینه کند بلکه تمام تلاش‌ها صرف این شده که ساختار جمله‌های شرطیه علی القاعده بر مفهوم دلالت می‌کند یا نمی‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین، از نظر قائلان به مفهوم شرط و عدم آن «مسأله مفهوم داشتن و یا نداشتن» آن جمله‌ها به نحو قاعده‌مند و فراگیر است؛ یعنی مسأله تنها این نیست که مثلاً «جمله‌های شرطیه» و مانند آن در مواردی براساس قرائن و سیاق ویژه کلام، بر مفهوم دلالت می‌کنند بلکه گفت‌وگو در باره طبع و نوع این جمله‌ها است که از نظر برخی شرطیه بودن آن به عنوان یک ساختار عام و قاعده فراگیر در تولید مفهوم، مؤثر است و براساس آن، جمله‌های شرطی واجد مدلول دوگانه منطوق و مفهوم به صورت سلبی و ایجابی اند مگر آن که شرط اصطلاحاً بیان‌گر خود موضوع باشد که در این فرض علی الواقع شرط و موضوع متحد بوده و مفهوم ندارد. در هر حال، برخی ویژگی شرطیه بودن را کافی نمی‌داند و معتقداند سازوکار شرط و یا جمله‌های شرطی ذاتاً فاقد این ظرفیت است مگر آن که سیاق کلام و یا قرینه دیگر به صورت موردی چنان ویژگی را، ایجاب نماید.

از آن‌چه توضیح داده شد روشن می‌شود محور اصلی مناقشه بین قائلان به مفهوم جمله‌های شرطیه و عدم آن، مناقشه بر سر ملاکات ساختاری و یا قواعد زبانی است که ظرفیت فراتر از دلالت بر منطوق را به این جمله‌ها، در تمام شرایط می‌دهند؛ از نظر برخی این قواعد و ملاکات فراهم و در تمام جمله‌های شرطی فراگیر است ولی برخی در فراهم بودن چنان ملاکات، تردید جدی دارند و از این نظر محتوای جمله‌های شرطی را در حد جمله‌های غیرشرطی، تقلیل می‌دهند. بنابراین، مسأله اصلی این است:

ملاکات دلالت جمله‌های شرطیه بر مفهوم، چیست؟

چنان که تأکید گردید هدف از این سؤال، دست یافتن به دلالت جمله‌های شرطیه بر مفهوم در فضای گفتمانی ویژه و یا متن خاص نیست بلکه بررسی دلالت آن صرفاً در هویت جمله شرطیه است که با تأکید بر دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی، سامان‌دهی و

تقریر شده است.

## مفهوم‌شناسی

مفهوم در لغت معنایی است که از یک واژه یا جمله، فهمیده می‌شود؛ مفهوم به این معنا مساوی با مدلول لفظی است و گاهی هم در مقابل مصداق که در خارج قرار دارد، به کار می‌رود (مظفر، بی تا: ۱/۱۰۸). در هر حال، مفهوم در اصطلاح به حکمی معنا شده که در لفظ، ذکر نشده است:

إِنَّ الْمَفْهُومَ إِتْمَا هُوَ حَكْمٌ غَيْرٌ مَذْكُورٌ (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۱۹۳) مفهوم همان حکم غیر مذکور است.

مثلاً، در جمله «إِنَّ جَائِكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمُهُ» حکم عدم وجوب اکرام زید در فرض عدم مجيء او، مفهوم این جمله است؛ این قضیه مانند «وجوب اکرام به شرط آمدن» در منطوق نیست که از دلالت لفظی استفاده گردیده و ذکر شده باشد بلکه از ویژگی نهفته در معنای منطوقی، استفاده می‌شود؛<sup>۲</sup> از این معنا به دلالت التزامی هم تعبیر می‌گردد؛ فرقی نمی‌کند حکم تکلیفی باشد؛ مانند «إِنَّ جَائِكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمُهُ» یا غیر تکلیفی باشد؛ مانند «إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قَدْرَ كَرِّ لَمْ يَنْجَسْ» چنان که به لحاظ موافقت و مخالفت نیز مفاهیم با هم فرقی ندارد.

با توجه به آنچه در باره مفهوم به صورت کلی توضیح داده شد مراد از مفهوم شرط نیز روشن می‌شود که مدلول لفظی جمله نیست بلکه مدلول التزامی حکمی بوده که در منطوق، ذکر شده است؛ به عبارت دیگر، مفهوم در قضایای شرطیه، انتفاء طبیعی حکم؛ یعنی تمام افراد حکم مذکور در منطوق است به گونه‌ای که از تعلیق حکم به جزا در منطوق، استفاده می‌شود:

انتفاء طبیعی الحکم المنطوق علی أن یکون هذا الانتفاء مدلولاً التزامیاً لربط الحکم

بطرفه (شهید صدر، بی تا: ۱/۲۴۸)

بنابراین، مفهوم شرط از مدالیل التزامی است که در فرض وقوع اختلال در ربط ویژه‌ای

بین شرط و جزا، شکل می‌گیرد و به طور مشخص سه عنصر اصلی دارد:

۱. از دلالت التزامی است؛

۲. بر انتفاء حکم مذکور در منطوق، دلالت می‌کند؛

۳. آن‌چه با مفهوم نفی می‌گردد سنخ حکم مذکور است نه حصه‌ای از آن (شهید صدر،

بی‌تا: ۱/۱۴۷).

تأکید بر انتفاء طبیعی حکم یا سنخ آن از آن جهت اهمیت دارد که انتفاء شخص و حصه‌ای از آن در هر حکمی در فرض اختلال برخی قیود موضوع، مسلم است؛ فرق نمی‌کند جمله شرطیه باشد یا غیر شرطیه، مثلاً، در «اکرم العالم»، با انتفاء عالم، حکم اکرام از غیرعالم منتفی است اما این حکم شخصی است و طبیعی وجوب اکرام یا افراد دیگر وجوب اکرام از غیرعالم را نفی نمی‌کند بلکه احتمال دارد غیرعالم به ملاک حسن خلق یا فقر و یا ویژگی‌های دیگر، واجب باشد. آنچه میان اصولیان در مسأله مفهوم شرط مورد گفت‌وگو و نقض و ابرام قرار دارد مفهوم به معنای نفی طبیعی و یا تمام افراد حکم مذکور در منطوق است. بنابراین، چنان‌که اشاره شد مسأله حجیت و یا عدم حجیت مفهوم شرط نیست بلکه اصل چنین دلالت مسأله‌ساز شده و چنان‌که اثبات گردد حجیت آن مانند ظواهر دیگر، خواهد بود.

## دیدگاه‌ها

چنان‌که مرحوم آخوند یادآوری کرده جمله شرطیه به صورت موردی؛ یعنی وجود قرینه بر مفهوم دلالت می‌کند و در این باره هیچ تردیدی نیست و همه قبول دارند ولی آن‌چه مورد اختلاف قرار دارد دلالت آن بر مفهوم به صورت قاعده‌ای است به گونه‌ای که اگر در موردی کدام قرینه نباشد مفهوم جمله شرطیه در چهارچوب آن، اثبات گردد. بنابراین، مسأله این نیست که جمله شرطیه اصلاً دلالت بر مفهوم نمی‌کند بلکه مسأله اثبات و نفی قاعده‌ای در این زمینه مانند وضع یا قرینه عمومی مانند انصراف و مقدمات حکمت است و چنان‌چه اثبات گردد نفی مفهوم از جمله شرطیه، نیاز به قرینه و دلیل دارد و در مقابل، اگر وجود چنان قاعده نفی گردد دلالت شرط بر مفهوم، قرینه و دلیل می‌خواهد و صرف شرطیه بودن جمله، کافی نیست (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۴؛ خوبی، بی‌تا: ۱/۲۶۸).

## دلالت جمله شرطیه بر مفهوم

اگرچه در منابع متأخر اصولی مانند کفایة الاصول، به اجماع و یا شهرت مبنی بر دلالت قضیه شرطیه بر مفهوم یا عدم آن، اشاره نشده اما اندکی قبل تر از آن، مرحوم صاحب قوانین، از اذعان اکثریت اصولیان مبنی بر مفهوم شرط، سخن گفته است:

ذهب الأکثرون<sup>۳</sup> الی أنّ تعلیق الحکم علی شیء بکلمة إن و أخواتها یدلّ علی انتفاء الحکم عند انتفائه (همان).

مرحوم شیخ انصاری نیز ضمن آن که حق را به قائلان به مفهوم داده از آن‌ها به عنوان «محققان»، یاد کرده است (شیخ انصاری، ۱۳۸۳: ۲۱/۳).

اما مرحوم آخوند در ظاهر به صورت بی طرفانه به نقل و شرح ادله طرفین پرداخته اما در تقریب استدلال مخالفان، لحن جانبدارانه را انتخاب کرده است؛ براساس گزارش و تحلیل او برخی از ادله مخالفان مفهوم شرط، بدون اشکال به نظر می‌رسد و این برخلاف ادله موافقان است که هیچ کدام خالی از مشکل نیست. این نکته هم شایان توجه است که قبل از آخوند موضوع گفت‌وگو در مفهوم شرط، مصداق محور بود؛ یعنی متمرکز بر ادوات شرط مانند «ان» و مانند آن‌ها بود اما آخوند عنوان مسأله را به جمله شرطیه تعمیم داد نه ادوات محدود آن:

الجمله الشرطیة هل تدلّ علی الانتفاء عند الانتفاء...» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۱۹۴)

اکثریت اصولیان بعد از آخوند هم به همین روش مسأله مفهوم شرط را ادامه داده‌اند (به طور نمونه، ر.ک: مظفر، همان: ۱۱۱/۱؛ خوئی، بی تا: ۲۶۵/۱).

## عناصر دلالت شرط بر مفهوم

براساس توضیح مقدماتی آخوند مفهوم مورد نظر موافقان در جمله شرطیه، منوط به اثبات چهار عنصر و یا مؤلفه در معنای آن است:

۱. ملازمه بین شرط و جزا: وجود ملازمه بین شرط و جزا به این معنا است که آن دو نمی‌توانند بدون همدیگر باشند نه آن که به صورت تصادفی مقارن هم شده باشند؛

۲. ترتب: صرف اثبات ملازمه بین شرط و جزا کافی نیست بلکه باید ملازمه بین آن‌ها به نحو تقدم و تأخر و ترتب جزا بر شرط باشد؛ زیرا، ممکن است شرط و جزا به عنوان معلول‌های یک علت دیگر متلازم و در عرض هم باشند و در این صورت، انتفاء یک معلول لزوماً دلالت بر انتفاء آن معلول دیگر، نمی‌کند؛

۳. علیت: ترتب موجود بین شرط و جزا از نوع ترتب، علی و فرع بر اصل باشد؛ یعنی جزا معلول شرط باشد نه آن که ملازم شرط دیگری باشد که آن معلول شرط دیگر است؛ مثلاً، اگر معلول یک ملزومی باشد که آن ملزوم با شرط- در قضیه شرطیه- متلازم باشد، مفهوم ندارد؛ زیرا، جزا، معلول ملزوم هست و از آن، متأخر است ولی از آن‌رو که ملزوم با شرط، متلازم است قطعاً این جزا هم از شرط تأخر دارد و مترتب بر شرط است اما ترتب آن‌ها «علی» نیست.

۴. علیت «منحصره»: شرط مذکور در قضیه تنها علت جزا باشد؛ زیرا، امکان دارد معلول آن باشد ولی معلول علت دیگر هم باشد که در این صورت آن علت دیگر می‌تواند جانشین این شرط شود و تنها با نبودن هر دو علت، معلول، از بین می‌رود. بنابراین، جزا در فرضی منتفی می‌گردد که شرط برای آن علت منحصره باشد (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۴).<sup>۴</sup>

با توجه به آن‌چه توضیح داده شد ابعاد مدعای قائلان به مفهوم شرط را امور ذیل، تشکیل می‌دهند: اولاً، بین شرط و جزا «ارتباط لزومی» هست نه مقارنت و ارتباط اتقاقی؛ ثانیاً، لزوم آن به نحو «ترتب» است نه تلازم عرضی؛ ثالثاً ترتبش به نحو «علی» هست و «رابعاً» علیت آن هم «منحصره» هست. خلل در هر یک از این مقدمات، روند اثبات مفهوم را منتفی و مختل خواهد کرد.

ظاهراً از بین این چهار تا مقدمه؛ مورد نخست-حداقل از نظر آخوند- مسلم است؛ یعنی جمله شرطیه بر ملازمه دلالت می‌کند و دلیل آن هم تبادل این نحوه از تعلیق بین مقدم و تالی در مقام استعمال است. البته در این که آیا تبادل تعلیق، ناشی از وضع ادوات شرط است یا ساختار جمله، اختلافی است اما اصل دلالت جمله شرطیه بر آن پذیرفته شده است؛ فرقی نمی‌کند این دلالت ناشی از ادوات باشد یا ساختار جمله (آخوند خراسانی، همان:

۱۹۴؛ مظفر، همان: ۱۶۰). شاید اگر این سطح از دلالت برای جمله شرطیه انکار گردد، مستلزم لغویت در کلام می‌شود؛ زیرا، استفاده از آن هیچ بار معنایی ندارد تا نسبت به جمله‌های غیرشرطی، تفاوت داشته باشد.

بنابراین، از این چهار تا مقدمه یا مؤلفه، مورد نخست نیاز به استدلال ندارد.

## ادله موافقان

مرحوم آخوند و نیز برخی دیگر از اصولیان برای اثبات تعلیق علی جزا بر شرط به نحو انحصاری، چند دلیل را تبیین و بررسی کرده است:

### ۱. تبادر

تبادر مهم‌ترین دلیلی است که موافقان مفهوم شرط به آن در این جا استدلال کرده اند؛ از این منظر، از تعلیق جزا بر شرط در جملات شرطی، ترتب جزا بر شرط و تأخر آن نسبت به جزء مقدم، به ذهن خطور می‌کند:

انّ المتبادر منها لا بدیة الجزا عند فرض حصول الشرط؛ آن‌چه از جمله شرطیه به ذهن بیش از هر چیزی دیگر خطور می‌کند این است که بر فرض حصول مقدم یا شرط، حصول تالی یا همان جزا ناگزیر است (مظفر، همان: ۱۱۳).

با این که در این تقریر از علت استفاده نشده ولی تعبیر «لا بدیة الجزا عند فرض حصول الشرط»، همان مفهوم علیت را افاده می‌کند؛ زیرا، آن‌چه به صورت ناگزیر در حصول چیزی مؤثر است چیزی جز علت است. بنابراین، اصل ترتب تالی بر مقدم مفروض است و هدف از تبادر اثبات آن به نحو علیت است. البته شهید صدر در بیان استدلالی نسبت به این مسأله به نحو آگاهانه از عنوان تبادر استفاده نمی‌کند بلکه برای استفاده علیت، صرف تفریع جزا بر شرط را با ادواتی مانند «فاء»، کافی می‌داند (صدر، همان: ۲۵۰) ولی به نظر می‌رسد دلالت فاء بر تفریع، نیز نیاز به تبادر دارد و بنابراین، اگر به آن قالب استدلالی داده شود باید در این چهارچوب، تبیین شود؛ به عبارت دیگر، اگر دلالت فاء بر تفریع به نحو علیت، براساس

همان راهکارهای اثبات وضع، تحلیل نشود، شناسایی محمولی دیگری برای آن، دشوار است. در هر حال، برای طرفداران مفهوم شرط، تبادر تعلیق به عنوان یک واقعیت زبانی، بسیار آشکار است و هیچ‌گاه نمی‌توان آن را انکار کرد و اصولاً مراد از تعلیق مستفاد از جملات شرطی جز این نیست و برای همین شرط و جزا، اصطلاح شده است.

استدلال فوق تنها ناظر به بخشی از مقدمات مورد نیاز در مفهوم است؛ یعنی در این سبک استدلال بین مقدمات تفکیک شده و تنها دلالت شرط بر ترتب و علیت، به استناد تبادر تحلیل گردیده است ولی مرحوم آخوند و بعد مرحوم خوئی تمام آن مقدمات را براساس تبادر، تحلیل کرده‌اند با این تفاوت که مرحوم خوئی مقدمات مورد نیاز را به چهار مقدمه تفکیک و تقسیم کرده و سپس کارکرد تبادر را در مورد هر کدام، بررسی کرده است (خوئی، همان: ۲۶۵-۲۶۸) اما مرحوم آخوند بدون تفکیک مقدمات از همدیگر، نخست مقتضا و کارکرد تبادر را نسبت به تمان آن‌ها به عنوان یک مدعای کلی، ارزیابی کرده است: و دعوی تبادر اللزوم والترتب بنحو العلیة المنحصرة... (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۴).

### نقد و بررسی

علی‌رغم آن که تبادر تعلیق و توقف جزا بر شرط در استعمالات به نحو قطعی ادعا شده و این که انکار آن تنها می‌تواند از روی مکابره و غفلت صورت گیرد ولی اصولیانی مانند مرحوم آخوند و دیگران آن را با قاطعیت انکار و نفی کرده‌اند؛ دلیل آن‌ها برای نقض چنان مدعا، استعمال جمله‌های شرطی بدون قید و قرینه در مواردی است که تالی و یا جزا مترتب بر مقدم و شرط، نیست. (آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۱۷ق: ۱۹۵) اگر جمله شرطیه حقیقت در توقف جزا بر شرط داشته باشد استعمال آن در موارد عدم توقف باید خالی از قید و قرینه نبوده و در نهایت مجازی باشد ولی براساس وجدان و برداشت همگانی، این نوع استعمال‌ها حقیقی است.

ارائه شواهد در جهت مخالف تبادر مورد ادعا برای عدم تمامیت استدلال و نقض مدعا، کافی است. افزون بر این، مرحوم اصفهانی شواهدی ارائه کرده که در محاورات جاری در

عرف استعمال «فاء» در تفریع تالی بر مقدم، اختصاص ندارد بلکه در مواردی برای عکس این معنا به کار رفته است؛ مانند «ان کان النهار موجودا فالشمس طالعة» و «ان کان هذا ضاحکا فهو انسان». چنان که ملاحظه می‌شود در این مثال‌ها، در واقع مقدم مترتب بر تالی است نه بالعکس (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۴۱۲/۲). بنابراین، در جملات شرطی، تفریع تالی بر مقدم از مدلول فاء، استفاده نمی‌شود.

در نتیجه، صحت استعمال جمله شرطیه در مواردی که جزا بر شرط متوقف نیست، استناد به تبادل مبنی بر توقف و تعلیق علی جزا بر شرط را با چالش جدی، مواجه می‌کند؛ فرقی نمی‌کند از تبادل تنها برای اثبات بخشی از مدعا استفاده شود یا برای اثبات کلیت آن.

## ۲. انصراف تعلیق

دومین وجه یا دلیل مبنی بر دلالت جمله شرطیه بر تلازم و توقف جزا بر شرط به نحو علیت منحصره، انصراف است؛ براساس آن چه مرحوم آخوند تقریر کرده دلیل انصراف از دو مقدمه، تشکیل یافته است:

نخست، مفروض در دلالت ادوات یا جمله شرطیه این است که بر اصل ملازمه، دلالت می‌کند؛ دوم؛ فرد کامل‌تر ملازمه در میان انواع ملازمات در خارج، ملازمه به نحو علیت منحصره است؛ یعنی ربط و توقف میان جزا و شرط یا مقدم و تالی، در تمام انواع تلازم وجود دارد ولی فرد کامل‌تر آن تلازم از نوع علیت و آن هم به نحو منحصره است (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۵). به عبارت دیگر، علیت به نحو انحصار، مصداق بارز تلازم است که در آن نوعی پیوند میان مقدم و تالی شدید و بدون جایگزین دیگر است.

در نتیجه، اگر جمله شرطیه‌ای استفاده شد و در آن قید و قرینه وجود نداشت تا نوع تلازم را مشخص کند، اکملیت فرد خارجی، موجب انصراف چنان جمله به علیت منحصره می‌گردد و روشن است چنانچه این نوع علیت منتفی گردد، حکم هم منتفی خواهد شد؛ زیرا، مفروض این است که تعلیق موجود در جمله بدون جایگزین است و چنانچه منتفی گردد هیچ نوع تعلیقی نمی‌تواند جایگزین آن گردد.

### ابعاد اطلاق در جمله شرطیه

لازم است به این نکته توجه گردد که مرحوم آخوند در ادامه دو بار دیگر هم کاربرد اطلاق را در راستای اثبات مفهوم جمله شرطیه به عنوان یک قاعده، مورد سنجش قرار می‌دهد ولی مصب اطلاق در هر سه مورد مختلف است؛ مثلاً، در مورد نخست، مطلق - چنان که از عنوان مطلب استفاده می‌شود- ذات تعلیق در جمله است:

و اما دعوی الدلالة بادعاء انصراف اطلاق العلاقة اللزومية إلى ما هو أكمل افرادها...» (همان: ۱۹۵).

ولی در موارد بعدی، مطلق که قرار است از آن برا اثبات مفهوم استفاده شود خود شرط است که از دو منظر به آن نگاه شده و از این‌رو، به صورت دو وجه مستقل، بررسی شده است. بنابراین، دو وجهی که در ادامه تحلیل شده مانند همین وجه دوم مبتنی بر ابعاد دیگر اطلاق بوده و طبعاً خروجی آن هم کمی متفاوت است.

### نقد و بررسی

استدلال به انصراف را مرحوم آخوند از دو منظر، نقد کرده است؛ به نظر وی، انصراف اطلاق تعلیق در فرض اطلاق جمله شرط، اولاً به لحاظ کبروی و کلی قابل قبول نیست؛ زیرا: اکملیت مصداق خارجی، موجب انصراف مفهوم مطلق نمی‌گردد؛ بخصوص که بسامد استعمال جملات شرط در عرف محاورات در غیر اکمل بیشتر است. آنچه می‌تواند منشأ انصراف گردد «کثرت استعمال» است؛ یعنی اگر مطلق در برخی افراد، بیشتر استعمال گردید همین فرایند، بین مطلق و آن مورد، انس ذهنی ایجاد می‌کند به گونه‌ای که در فرض استعمال آن بدون قید و قرینه، به همان فردی که غالباً در آن استعمال شده انصراف پیدا می‌کند. در واقع، مطلق که در اثر کثرت استعمال نسبت به برخی مصادیق، انصراف دارد، مطلق نیست بلکه مقید به قرینه متصله است که از انعقاد اطلاق آن جلوگیری شده است آن گونه که در تمام موارد قرائن متصله دیگر هم همین انتظار می‌رود و ظهور ابتدایی لفظ درهم می‌ریزد؛ این نوع انصراف ریشه در ظهور خود لفظ دارد

(مظفر، همان: ۱۸۹) و به تعبیر شهید صدر موجب نقل لفظ از معنای نخست-که حسب فرض مطلق بود- در معنای دوم می‌گردد.<sup>۵</sup>

بنابراین، منشأ انصراف «کثرت استعمال» است نه «اکملیت افراد» و مثال روشن آن جمله «جاءنی انسان» است که هیچ‌کسی نمی‌تواند در فرض استعمال آن به صورت مطلق، مدعی انصراف آن به «شخص عالم» گردد و استدلال کند که چنان فرد در بین مصادیق انسان، فرد کامل است؛ این نوع انصراف به تعبیر مرحوم مظفر، قدرت آن را ندارد تا برای لفظ ظهوری در فرد کثیر الوقوع در خارج، بسازد و از این رو، از مدالیل ظاهری آن نیست تا در باره اعتبار آن، گفت وگو گردد (شهید صدر، همان: ۲۴۰).

بنابراین، واقعیت در تمام مطلقات و از جمله در جملات شرطی از این قرار است که اکملیت موجب انصراف نمی‌گردد و بخصوص که عرف بیش‌تر آن را در صرف ملازمه، استعمال می‌کند نه آن که بیش‌تر از جمله شرط برای بیان کامل‌ترین فرد ملازمه، استفاده کند.

ثانیا، به لحاظ صغروی و مصداقی در میان ملازمات کامل‌ترین فرد تصور نمی‌شود؛ زیرا: واقعیت ملازمه دائر میان وجود و عدم، است؛ یا ملازمه هست و یا نیست ولی این که در میان ملازمات برخی کامل‌تر باشد منطقی نیست تا ملازمه از نوع علیت منحصره، در قیاس به غیرمنحصره فرد کامل‌تر و قوی‌تر، محسوب گردد (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۵). بنابراین، هر معلول در فرض تحقق علت محقق می‌گردد اما این که اگر معلولی علت منحصره داشت نوع علیت در آن مورد کامل‌تر و قوی‌تر از موردی باشد که در آن معلول با علت دیگر هم محقق می‌گردد، درست نیست؛ در روابط علی، اصل علیت بر مبنای اتحاد در سنخیت مهم است و این گونه نیست که علیت در فرض تعدد، نسبت به مورد انحصاری، ناقص و ضعیف باشد.

### ۳. اطلاق تعلیق

سومین راه حل و یا دلیل مبنی بر دلالت جمله شرطیه بر مفهوم، ذات اطلاق آن است؛ یعنی با توجه به این که اصل دلالت جمله شرطیه بر تلازم و تعلیق، مسلّم است و نیز ظهور هر مطلقی براساس مقدمات حکمت<sup>۶</sup> در اطلاق تحکیم می‌گردد، علیت انحصاری شرط، از

خود تعلیق اطلاق جمله شرطیه، استفاده می‌شود؛ زیرا، به اقتضای مقدمات حکمت، اگر متکلم حکیمی در مقام بیان و امکان تقييد، تنها به ذکر مطلق اکتفا کرد، مرادش جز همان ظاهر کلام و عدم دخالت غیر نیست؛ به عبارت دیگر، صرف تعلیق جزا بر شرط دلالت بر علیت آن به نحو انحصار می‌کند؛ زیرا، بیان آن هیچ قید و مثنوۀ لازم ندارد اما دخالت شرط دیگر در آن، نیاز به مثنوۀ و قرینه دارد و چنان متکلم حکیم به قیدی و شرطی دیگر در کلام خود اشاره نکند خود تعلیق کلام او به نحو مطلق، دلالت بر مفهوم می‌کند.<sup>۷</sup>

بنابراین، اطلاق تعلیق در کلام ظهور در دخالت آن به تهایی دارد و چنان‌که بارها یادآوری گردیده است مفهوم در جملات شرطی منوط به دلالت آن به علیت شرط به صورت انحصاری در جزا است و این ویژگی از اطلاق شرط به کمک مقدمات، قابل استفاده است چنان‌که برای اثبات دلالت هیئت امر بر وجوب نفسی نیز همین گونه استدلال شده است؛ یعنی اگر در دلالت صیغۀ امر بر وجوب نفسی شک گردد، می‌توان براساس مقدمات حکمت به ظاهر اطلاق آن، تمسک کرد که متکلم در مقام بیان مراد و امکان تقييد، به ذکر مطلق، اکتفا کرده است و همین دلیل بر آن است که در وجوب مستفاد از صیغۀ، وجوب دیگر دخالت ندارد.

### نقد و بررسی

از نظر آخوند خراسانی، استناد به اطلاق تعلیق از دو جهت، راه‌گشا نیست: نخست: چنان‌که مسلم است استناد به اطلاق در هر مورد نیاز به تمامیت مقدمات حکمت در آن مورد دارد و از این‌رو، خلل در یکی از آن‌ها فرایند اطلاق را با مشکل مواجه کرده و بلکه از بین می‌برد و اتفاقاً در این مورد مقدمات حکمت، تمام نیست؛ زیرا، یکی از آن‌ها در مقام بیان بودن متکلم است و جمله شرطیه یا ادات آن از معانی حرفی است و نمی‌تواند به صورت مستقل لحاظ شود تا در مقام بیان بودن متکلم در آن جهت احراز گردد.<sup>۸</sup> بنابراین، بر فرض آن که ظاهر ابتدایی شرط در کلام علیت منحصره باشد ولی تحکیم و استقرار نهایی آن منوط به احراز در مقام بیان بودن متکلم، است و معانی حرفی ظرفیت لحاظ استقلالی ندارد تا متکلم در مقام بیان آن باشد.

دوم: قیاس دلالت جمله شرط از طریق اطلاق بر مفهوم با صیغه امر بر وجوب نفسی، مع الفارق است؛ زیرا، در مسأله واجب نفسی و غیره، واجب نفسی این ویژگی را دارد که در هر حال واجب است و برخلاف واجب غیره که در فرض وجوب غیر واجب است و طبعاً بیان آن نیاز به قید و قرینه دارد اما وجوب نفسی این گونه نیست و بیان آن نیاز به قید و مؤنه اضافی، ندارد و از این رو، اطلاق صیغه امر بر آن حمل می شود اما وضعیت در جمله شرطیه بر عکس است که لزوم و ترتب به نحو علیت انحصاری و غیرانحصاری، هر دو نیاز به بیان قید دارد و چنانچه برای تعیین هر یکی از آنها به اطلاق تمسک گردد، تعیین بلا معین است (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۵-۱۹۶).

#### ۴. ظهور اطلاق شرط در تأثیر

علی رغم این که در این وجه نیز به اطلاق تمسک شده اما مصب جریان مقدمات حکمت، ذات تعلیق نیست بلکه خود اطلاق شرط است و همین برای اثبات تأثیر آن به صورت انحصاری در تحقق جزا، کافی است؛ زیرا، اگر اثر او در حدوث جزا منوط به سبقت یا مقارنت عاملی دیگر می بود باید بیان می شد ولی با توجه به آن که اثر آن به هیچ عاملی تقیید نشده، انحصار آن در تأثیر اثبات می گردد به گونه ای که در نبود آن، انتفاء جزا و تالی طبیعی است و مراد از مفهوم در جمله شرطیه جز این نیست (همان: ۱۹۶).

#### نقد و بررسی

برخلاف سه مورد قبل لحن مرحوم آخوند در نقد تمسک به اطلاق شرط، اندکی آرام و گویا توأم با تسلیم است؛ او دلالت جمله شرطیه را بر مفهوم می پذیرد مشروط به آن که اطلاق شرط در همان سطح و حدی که ادعا شده، به صورت دائمی یا حداقل غالبی احراز گردد اما دریغ که احراز چنان اطلاقی بسیار اندک و شاید هم دست نیافتنی است:

من المعلوم ندرة تحققة لو لم نقل بعدم اتفاهه (همان).

وجه ندرت و یا عدم احراز اطلاق مورد نظر براساس مقدمات حکمت این است: یکی از

مقدمات حکمت، در مقام بیان بودن متکلم است و این که او می‌خواهد تمام خصوصیات مؤثر در حکم را بیان کند اما از کجا و از چه طریقی در مقام بیان بودن متکلم را از هر جهت می‌توان احراز کرد که او در مقام بیان تمام خصوصیات و جمیع علل مؤثر در ثبوت حکم هست؟ شاید احراز در مقام بیان بودن متکلم در این سطح در قضایای شرطیه، نادر باشد و حتی يك مورد هم نمونه نداشته باشد؛ زیرا، متکلم در این نوع قضایا -مانند این جائک زید فاکرمه - درصدد آن است که بگوید بعد از تحقق مجیء زید، وجوب اکرام، ثابت است و در مقام بیان این نیست که مجیء زید «تمام العلة» برای وجوب اکرام است.<sup>۹</sup>

بنابراین، اطلاق شرط اگر کارکردی در جهت دلالت جمله بر مفهوم داشته باشد، حداکثر موردی و اتفاقی است و نمی‌توان به عنوان یک قاعده روی آن تکیه کرد و در نتیجه، نمی‌توان برای اثبات مفهوم شرط، از آن استفاده گردد.

### نقد آخوند براساس تقریب اصفهانی

اکثریت شارحان اندیشه آخوند وجه ندرت احراز اطلاق شرط در قضایای شرطیه را مطابق آنچه توضیح داده شد، شرح داده‌اند ولی مرحوم اصفهانی خلل در تمامیت مقدمات حکمت را براساس قدر متیقن، تحلیل کرده است؛ به نظر ایشان آنچه در قضایای شرطیه یقینی و مسلم است تعلیق جزا بر شرط به صورت فی الجملة است و این که شرط موجود، در وقوع جزا دخالت دارد اما این که آیا تأثیر آن در جزا به صورت علت تامه است یا مشروط به مسبوقیت و یا مقارنت عامل دیگر، ساکت است و اطلاق ندارد (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۲/۴۱۶).

در هر حال، چه براساس تقریر اصفهانی و چه دیگران، مقدمات حکمت در قضایای شرطیه تمام نیست تا از اطلاق شرط و به دنبال آن از دلالت جمله شرطیه بر مفهوم، گفت‌وگو گردد.

مرحوم آخوند عین همین موضع را در قبال استدلال بعدی، اتخاذ کرده است؛ استدلال بعدی هم مبتنی بر اطلاق شرط ولی به لحاظ تعین شرط و یا عدم آن است. در هر حال، مشروح تقریب استدلال بعداً توضیح داده می‌شود و فعلاً به نظر نهایی آخوند اشاره می‌گردد که در آن جا هم اطلاق شرط را مانند این مورد اتفاقی عنوان کرده است:

هذا مع أنه لو سلم لا يجدى القائل بالمفهوم، لما عرفت أنه لا يكاد ينكر فيما اذا كان مفاد الاطلاق من باب الاتفاق (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۱۹۷).

### نقش پیش فرض‌ها در نقد اطلاق

مسأله و یا محور نزاع در مفهوم شرط این است که دلالت جمله صرف نظر از قرائن و اطلاعات جانبی، بررسی گردد و با عزیمت از این نقطه، ظرفیت جمله مشتمل بر شرط، به آزمون و در معرض نفی و اثبات گذاشته می‌شود و مفروض این است که قرائنی جز ظاهر کلام در دست نیست. براساس این مفروض، متکلمی که در مقام بیان حکمی را بر شرطی تعلیق کرده و هیچ قیدی را ذکر نکرده به معنای مؤثر بودن آن به تنهایی در نظر اوست و چنانچه آن شرط فاقد این ظرفیت بود شرایط لازم آن را با عطف و یا با استفاده از سازوکارهای دیگر زبانی ذکر می‌کرد. آری، اگر مفروض این باشد که از جمله شرطیه تنها برای بیان اثر شرط در جزا به صورت فی الجملة استفاده می‌گردد و قاعده این است تمام این نقض و ابرام‌ها پیرامون مفهوم شرط بی‌فایده است؛ زیرا، مطلب از قبل از روشن است و تلاش برای یافتن سازوکاری که براساس آن ابعاد جمله شرطیه به لحاظ مفهوم تفسیر گردد، کاملاً بی‌معنا است. بنابراین، انکار مفهوم جمله شرطیه در تمام موارد به خاطر قدر متیقن، تعمیم پیش‌داورانه برخی موارد بر فرض‌های متفاوت است.

### ۵. ظهور اطلاق شرط در تعیین

گفت‌وگو در این که جمله شرطیه بر مفهوم دلالت می‌کند یا نمی‌کند به این سؤال باز می‌گردد که آیا تالی و یا جزا به صورت متعین بر همین مقدم و شرط تنها مترتب می‌گردد یا گزینه و یا گزینه‌های دیگر هم می‌تواند این نقش را ایفا کرده و در فرض تحقق آن‌ها، تالی و جزا محقق می‌گردد؟ به عبارت دیگر، مسأله دخالت شروط دیگر به نحو جایگزین است و چنانچه تعیین و یا انحصار نقش شرط در جزا اثبات گردد، راه برای مفهوم همواره شده است. گویا از نظر قائلان به مفهوم جمله شرطیه، پاسخ این سؤال از طریق ظاهر اطلاق شرط،

حل شدنی است؛ یعنی صرف ذکر مطلق ظهور در تعین و انحصار آن دارد؛ زیرا، اگر برخی متغیرهای دیگر در آن دخالت می‌داشت متکلم با استفاده از عطف و سازکارهای زبانی، بیان می‌کرد و از این‌رو، از سکوت متکلم نسبت به عدل و یا بدیل، تعین شرط در حدوث جزا، استفاده می‌گردد چنان که در دوران امر بین تعیین و تخییر در باب دلالت امر هم اطلاق براساس مقدمات حکمت تعیین کننده است و از این‌رو، امر حمل بر تعیینی می‌گردد و این که تخییر و گزینه دیگری در کار نیست (آخوند خراسانی، همان: ۱۹۶)؛ زیرا، بیان واجب تعیینی نیاز به مؤنه اضافی نداشته و تنها ذکر آن به صورت مطلق، کفایت می‌کند اما در واجب تخییری باید فرد جایگزین با کلمه «أو»، به صورت اضافی عطف گردد و در هر موردی که ذکر نشود به استناد اطلاق، حمل بر تعیینی می‌شود.

### نقد و بررسی

تحلیل مفهوم جمله شرطیه براساس اطلاق شرط با این چالش مواجه است که شرط به لحاظ واقع چه متعین باشد و چه غیرمتعین در هر حال تأثیر آن در مشروط به نحو واحد است؛ یعنی در هر دو صورت ماهیت و اثر شرط واحد است و از این‌رو، شرط متعین و دارای عدل و بدیل از نظر ثبوتی با هم تفاوتی ندارند تا در مقام اثبات متعین آن از طریق اطلاق ثابت گردد و مورد غیرمتعین آن به دلیل آن که نیاز به قید و مؤنه اضافی دارد، کنار گذاشته شود. بنابراین، شرطیت در فرض تعیین و تخییر، با هم تفاوتی ندارد تا برای تقی عدل و بدیل آن به اطلاق تمسک گردد؛ آن‌چه در مقام بیان بر متکلم لازم است بیان شرط است که نسبت آن با تعیین و تخییر، یکسان است و از اطلاق همین اندازه استفاده می‌گردد و کافی است که جزا تعلیق بر شرط است اما این شرط عدل و بدیل دارد یا نه، مسأله دیگر است و نمی‌شود براساس اطلاق آن را حل کرد. به عبارت دیگر، علیت و شرطیت نوع نیست تا به «منحصره و غیر منحصره» تقسیم گردد بلکه همان پیوند که بین علت منحصره و معلول وجود دارد بین علت غیر منحصره و معلول هم برقرار است و از این‌رو اگر مولا دستور داد: «إن جاءك زيد فاکرمه» راهی برای تعیین علت منحصره وجود ندارد؛ زیرا، دو

نوع علیت مطرح نیست تا به این ترتیب استدلال شود: مولا در مقام بیان حتماً آن نوعی را اراده کرده که احتیاج به نمونه زائد ندارد.

بنابراین و با توجه به وحدت ماهیت شرط، خطای قیاس آن با واجب تعیینی و تخییری هم روشن می‌شود؛ زیرا، در واجبات، سنخ تعیینی و تخییری با هم متعدد و متفاوت اند؛ در مسأله واجب تعیینی و تخییری، مسأله مواجهه با دو واجب است و لذا متکلم در مقام بیان باید انتخاب کرده باشد تا کلام به اجمال و اهمال، منجر نگردد. از این رو، اگر متکلم حکیم در مقام بیان تنها به ذکر واجبی اکتفا کرد و قید و قرینه نیاورد، اطلاق کلام او بر تعیین حمل می‌گردد؛ زیرا، اهمال و اجمال که معنا ندارد؛ زیرا، مفروض این است که او در مقام بیان است. هم‌چنین، مورد تخییر نیاز به قید دارد و آن هم مفقود است در نتیجه، اطلاق کلام او بر تعیین واجب، حمل می‌گردد (همان).

### پیش‌فرض آخوند در نقد اطلاق

با این که مرحوم آخوند تمام وجوه و یا ادله موافقان مفهوم شرط را نپذیرفته است اما در پایان نقد و بررسی تمسک به اطلاق شرط برای اثبات تعیین آن و عدم دخالت عامل دیگر، می‌گوید کارکرد اطلاق بر فرض تمامیت مقدمات آن حداکثر اتفاقی و موردی است و سطح گفت و گو در دلالت شرط تا این اندازه محدود نیست بلکه فراتر از این و در گستره دلالت جمله شرطیه به صورت قاعده‌ای و فراگیر است:

هذا مع أنه لو سلم لا یجدی القائل بالمفهوم، لما عرف أنه لا یکاد ینکر فیما اذا کان مفاد الاطلاق من باب الاتفاق (همان).

سؤال مهم این است که آیا دلالت جمله شرطیه بر مفهوم براساس اطلاق شرط، اتفاقی است؟ ظاهراً اگر برای اطلاق شرط چنین کارکردی تصور شود محدود کردن آن بر موارد نادر، بدون دلیل است و قائلان به مفهوم هم بیش از این نمی‌خواهند اما این که از قبل عدم اطلاق آن انتخاب گردد - چنان که قبلاً هم اشاره شد - بررسی ادله و اطلاقات در این مسأله کاملاً بی‌فایده است؛ ظهور مطلق در تمام موارد در خلاء قرائن و صرف براساس ساختار

جمله، بررسی می‌گردد و این که جمله شرطیه غالباً توأم با قرائن استفاده می‌شود صرف ادعا است. بنابراین، امکان اطلاق آن می‌تواند در کنار مقیدات آن به عنوان یک گزینه در نظر گرفته شود و نمی‌توان از قبل بسامد آن را تعیین کرد چنان که هر مطلقاً همین شرایط را دارد. آری، اگر کارکرد جمله شرط و حدود دلالت آن از قبل تعیین شده باشد تأمل روی اطلاق آن نه تنها راه‌گشا نیست بلکه لغو است.

### نتیجه

علی‌رغم آن که اکثریت اصولیان دلالت جمله شرطیه را بر مفهوم، پذیرفته‌اند؛ یعنی جملات شرطی صرف نظر از برخی شرایط ویژه و اقتضای قرینه، بر ملازمه بین شرط و جزا به نحو علیت منحصره، دلالت می‌کند و روشن است چنان که این رابطه منتفی گردد جزا هم منتفی خواهد شد؛ زیرا، مفروض این است که جزا یک علت بیش‌تر ندارد و در نبود علت، وجود معلول تصور نمی‌شود.

موضع مرحوم آخوند خراسانی در باره دلالت شرط بر مفهوم مردّد و بلکه متمایل به انکار است؛ آن‌چه به نظر ایشان در جمله شرطیه مسلم است دلالت آن بر صرف ملازمه بین شرط و جزا است اما افزون بر این، دلیلی که دلالت جمله شرطیه را بر علیت انحصاری اثبات کند، در دست نیست. مهم‌ترین دلیل پرکاربرد در حوزه زبانی، تبادل است ولی با توجه به نمونه‌ها و داده‌های زبانی، شرط در غیر علیت هم به فراوانی استفاده شده و از این‌رو، نمی‌توان تبادل علیت انحصاری را از جمله شرطیه، ادعا و اثبات کرد. راه‌حل دیگر و یا دلیل که برای اثبات مفهوم می‌تواند مورد تمسک قرار گیرد، انصراف اطلاق تعلیق، به فرد اکمل است. هم‌چنین، به ظهور اطلاق تعلیق در علیت منحصره تمسک شده و این که شرطیه مطلق مانند صیغه امر مطلق است که در فرض شک بین وجوب نفسی و غیری، اطلاق آن بر وجوب نفسی، حمل می‌گردد. هم‌چنین، دو بُعد دیگر هم در جمله شرطیه می‌تواند به عنوان مطلق، ملاحظه گردد؛ یعنی می‌توان علیت تامه بودن شرط موجود و یا تعیین آن را در قضایا، از اطلاق جمله استفاده کرد.

مرحوم آخوند تمسک به اطلاق را در هر چهار مورد به استناد عدم تمامیت جریان مقدمات حکمت، نا تمام عنوان کرده است؛ به نظر ایشان جمله شرطیه حداکثر به صورت موردی و اتفافی بر مفهوم دلالت می‌کند ولی این نحوه دلالت قاعده‌مند و فراگیر نیست و در نتیجه، جمله شرطیه مفهوم ندارد. نکته سؤال برانگیز در بررسی‌های آخوند، انکار اطلاق شرط در جملات خالی از قید و قرینه است که آن را به صورت موردی پذیرفته است با این که امکان آن کمتر از موارد مقید نیست ولی ظاهراً آخوند براساس پیش‌فرض که جمله شرطیه دلالت بر مفهوم ندارد به ادله عنایت لازم را، نداشته است. بنابراین، اطلاق شرط در قضایای شرطی نمی‌تواند به عنوان یک اتفاق تلقی شود بلکه می‌تواند به عنوان یک واقعیت فراگیر در نظر گرفته شود.

## پینوشت‌ها

۱. براساس این توضیح روشن می‌شود تعبیر «اختلف الاصوليون في حجية مفهوم الشرط» (میرزای قمی، بی‌تا: ۱/ ۳۸۹) دقیق نیست و گویا در آن دوره، ماهیت مسأله مانند امروز و دوره مرحوم آخوند خراسانی، منقح و روشن نبوده است.
۲. به همین خاطر مرحوم اصفهانی مفهوم را به گونه‌ای معنا کرده که از مدلول منطوق فهمیده شده و تابع معنای منطوقی است: الدلالة بالمعنى الفاعلى قائمة باللفظ، و بالمعنى المفعولى قائمة بالمعنى، و معناها انفهام المعنى من اللفظ، فإن كان أولاً و بالأصالة كان المدلول من المدليل المنطوقية، و إن كان ثانياً و بالتبع كان من المدليل المفهومية، فليس كل معنى تبعى لمعنى مفهوماً، بل التابع فى الانفهام (اصفهانى، ۱۴۲۹: ۲/ ۴۱۰).
۳. محققان جدید قوانین الاصول، در حاشیه کلام مرحوم میرزای قمی هم به نظر صاحب معالم و هم فقیهانی که این نظریه را انتخاب کرده‌اند، اشاره کرده‌اند: «و هو مختار أكثر المحققين كما فى «المعالم» (ص ۲۱۲) منهم الشيخين و الفاضلين العلامة و ابنه فخر المحققين و السيدين بحر العلوم و صاحب «الرياض» و المدقق الشيروانى و الشهيد الأول و البهائى و حكاة الشهيد الثانى على التفصيل فى «التمهيد» (ص ۱۱۰) و حكاة البيضاوى و أبو الحسين البصرى كما عن جماعة من الشافعية و ابن شريح و أبو الحسين الكرخى و فخر الدين الرزازى و أتباعه و الحاجبى (میرزای قمی، ۱۴۳۰: ۱/ ۳۹۵).
۴. از اصولیان معاصر مرحوم خوئی هم به تبع از مرحوم نائینی اصل دلالت جمله شرطیه را بر ملازمه پذیرفته ولى استلال ایشان مبتنى بر استعمالات عرفی است: فإنّ ظاهر القضية الشرطية بحسب المتفاهم العرف ثبوت الملازمة بين الشرط و الجزاء و استعمالها فى موارد الاتفاق يحتاج الى العناية و رعاية القرينة لو لم يعد من الاغلاط، إذ لا يصح تعليق كلّ شيء على كل شيء (خوئی، بی‌تا: ۱/ ۲۶۶؛ نائینی، بی‌تا: ۲/ ۴۸۰).
۵. كثرة الاستعمال قد تبلغ الى درجة توجب من نقل اللفظ من وضعه الأول الى الوضع للحصة (شهيد صدر، همان: ۲۴۰)
۶. المقدّمة الاولى: هي احراز أن لا يكون ثمة مانع يمنع المتكلم عن بيان تمام مراده من تقيه أو نحوها...المقدّمة الثانية: هي إحراز كون المتكلم في مقام البيان لا أن يكون في مقام الإهمال و الإجمال... المقدّمة الثالثة: أن لا ينصبّ المتكلم قرينة على التقييد (صنقور، ۱۴۳۸: ۲/ ۳۷۹).
۷. لو كان للشرط المذكور فى القضية كقوله: «ان جاءك زيد فأكرمه» عدل لكان على المتكلم بيانه، بأن

يقول: «ان جاءك زيد أو أرسل كتاباً فأكرمه»، فعدم بيان العدل- مع كونه في مقام البيان- يقتضى كون الشرط علة منحصرة. فإطلاق التعليق بمقتضى مقدمات الحكمة يستلزم كون الشرط علة منحصرة، فيستفاد المفهوم حينئذ من الإطلاق (جزائري، ١٤١٥: ٣ / ٣٢٠).

٨. برخی از شارحان اندیشه آخوند عدم تمامیت مقدمات حکمت را در این مورد براساس عدم امکان تقييد معنای حرفی، توضیح داده اند؛ مفروض این است که معنای هیئت جمله از معنای حرفیه و غیرمستقل است: أن مقدمات الحكمة إنما تتم هي في مورد قابل لانعقاد الإطلاق و لا يكاد ينعقد الإطلاق في مفاد الحروف كمفاد أدوات الشرط المستفاد منها العلاقة اللزومية فان المعنى كما تقدم في صدر الكتاب لا يكاد يكون حرفياً إلا إذا لوحظ حالة لمعنى آخر و من خصوصياته القائمة به و مع لحاظه كذلك لا محالة يكون المعنى جزئياً لا كلياً و الجزئى لا يكاد ينعقد له الإطلاق (فيروزآبادى، ١٤٠٠: ١٧٣ / ٢).

٩. المتكلم فى مقام بيان مؤثرية الشرط و عليته للجزاء بلحاظ وجود أمر آخر و عدمه، بل الظاهر كون المتكلم فى مقام بيان المؤثرية الاقتضائية بمعنى عدم قصور الشرط فى نفسه عن مقام التأثير نظير قولنا: النار علة تامة للحرارة، فانه لا ينافى كون الشمس أيضاً علة تامة لها فلا يمكن استفادة المفهوم (حكيم، ١٤٠٨: ١ / ٤٥٣).

## کتابنامه

- .....
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، **کفایة الاصول**، قم، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البتیة، چاپ ۱۴۱۷ق.
- اصفهانى، محمدحسین، **نهاية الدراية**، بیروت، مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ق.
- جزایری، محمدجعفر، **منتهی الدراية**، قم، داراکتاب، ۱۴۱۵ق.
- حکیم، سید محسن، **حقائق الاصول**، قم، انتشارات بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
- خوئی، سیدابوالقاسم، **مصباح الاصول**، تقریر: سید سرور واعظ بهسودی، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۲۰ق.
- شهید صدر، محمدباقر، **دروس فی علم الاصول**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، ۱۴۱۵ق.
- شیخ انصاری، مرتضی، **مطرح الانظار**، قم، نشر و تحقیق: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.
- صنقور، محمد، **المعجم الأصولی**، قم، انتشارات الطیار، ۱۴۳۸ق.
- فیروزآبادی، مرتضی، **عناية الاصول**، قم، کتابفروشی فیروزآبادی، چاپ ۱۴۰۰ق.
- مظفر، محمدرضا، **اصول الفقه**، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی‌تا.
- میرزای قمی، ابوالقاسم، **القوانین المحکمة فی الأصول**، قم، احیاء الكتاب الاسلامیة، ۱۴۳۰ق.

